تقویم مرا هیچ مجال تو نیفتاد

محمدحسین صفاریان

شاید نمی‌دانی که اندام پری‌ها
مثل تو می‌مانند اما دلبری‌ها
در تو شکوفا می‌شود در تو روان است
سرچشمه‌های عاشقی‌ها شاعری‌ها
پلکی بزن تا با نگاهت پر بگیرند
پروانه‌ها از پیلهٔ ناباوری‌ها
خورشید تا از بام من سر بر نیاری
سرمی‌کشند از بام من خاکستری‌ها
از هر چه طوفان بی‌امان سبقت گرفتی
ای ترك شهرآشوب در غارتگری‌ها
تا موج‌موج گیسوانت را گشودی
افتاد دنبالت نگاه روسری‌ها
عمری‌ست چشم آبی‌ات را در طواف‌اند
آبی‌ترین‌ها چرخهٔ نیلوفری‌ها
پس شهرزادی شو هزارویك شبم را
ای بانوی افسانه‌ها افسونگری‌ها
سهم من از تو گریه‌های ناگزیر است
لبخندها همواره سهم دیگری‌ها

چقدر از جاده‌ها بپرسم گذشتن احتمالی‌ات را
قدم قدم از تو می‌سرایم که پر کنم جای خالی‌ات را
منم همان برکهٔ حقیری که خلق شد در ادامهٔ تو
که ماه روی تو را ببوسد که عکس باشد زلالی‌ات را
چقدر حسرت به دل بمانم دمیدنت را بهار شرجی
که تا بیابان من بیاری نسیم سبز شمالی‌ات را
به عکس تکرار بودن من، تو فصل فصلت همیشه تازه‌ست
که برگ‌های خزان نپوشد طراوت پرتقالی‌ات را

در خاطره جز نقش خیال تو نیفتاد
ای عشق که چشمم به جمال تو نیفتاد
در آب به جز موج صدای تو نپیچید
در آینه غیر از خط وخال تو نیفتاد
در ابر به جز برق نگاه تو نخندید
در برکه به جز ماه زلال تو نیفتاد
مانند نسیم از نفس فصل گذشتی
تقویم مرا هیچ مجال تو نیفتاد
آن روز که از حافظهٔ بام پریدی
رؤیای کسی در پر و بال تو نیفتاد
در خواب فراموشی خود نیست شد و نیست
گردی که به دنبال غزال تو نیفتاد

تو را دل سرودم تو را جان سرودم
تو را با تمام دل و جان سرودم
تو را مثل باران تو را مثل شبنم
تو را مثل برگ درختان سرودم
نه حرف غباری که عطر بهاری
تو را سالها زیر باران سرودم
در آن برکه ماهی بر این شیشه آهی
اگر هر شب از این و از آن سرودم
شبی گیسوانت رها کرد دل را
پریشان نوشتم پریشان سرودم
بدون تو آری همه رودها را
همه باغها را بیابان سرودم
دو چشم شگفت تو در خاطرم بود
اگر از نگاه غزالان سرودم
تمام نگاهم همان یک نفس شد
تو را مثل آیینه حیران سرودم
پراز اشتیاقم پر از آرزویم
از این عاشقی‌ها فراوان سرودم

روز وصل دوســـتداران یاد باد

گفت‌وگو با استاد عباسعلی پورصفا

مجید زهتاب

دی‌ماه ۱۳۸۵ مهمان پیرمرد بودم و دربارهٔ هنرستان هنرهای زیبا که منشأ و مأوایش بود، گفت‌وگو کردیم. حاصلش پرسش‌وپاسخ‌هایی است که در ادامه خواهید خواند. روانش شاد باد و خدایش بیامرزاد.

استاد، از افتتاح هنرستان برایمان بگویید و اینکه اولین ساختمان آن کجا بود؟

در سال ۱۳۱۵ هنرستان به نام هنرستان صنعتی -در یک خانهٔ استیجاری در خیابان سپه، کوچهٔ تلفنخانه- تأسیس شد که ریاستش را شخصی به نام مایر. که آلمانی‌تبار بود -بر عهده داشت. ایشان معاونی داشت به نام آقای اشتری، که به دو زبان خارجی تسلط داشت. در واقع، شروع به کار هنرستان از همین مکان بود. این هنرستان سه رشته داشت؛ مکانیک، درودگری و نقاشی. سرپرست رشتهٔ نقاشی هم مرحوم استاد عیسی بهادری بود. البته این را بگویم که من بدون ارادهٔ قلبی و کاملاً ناخواسته وارد هنرستان شده بودم. اصلاً نمی‌دانستم نقاشی چیست؟ مینیاتور چیست؟ طبیعت‌سازی چیست؟

چرا از میان رشته‌های مختلف هنرستان نقاشی را انتخاب کرده‌اید؟

خیلی اتفاقی بود، بعدها متوجه شدم که استعداد نقاشی در من ذاتی بوده است. البته باید بگویم پدرم چون سنشان بالا بود و بیمار بودند خیلی علاقه‌مند بودند که من پزشک شوم و یادم هست که به مدیر مدرسهٔ ما می‌گفتند: پسر من باید پزشک شود. اما من نقاشی را انتخاب کردم.

یادم هست در دورهٔ تحصیل در دبستان هم وقتی معلم یک گلدان یا ظرف را به‌عنوان سوژهٔ نقاشی روی میز می‌گذاشت،

اغلب پیش می‌آمد که من برای بچه‌های دیگر هم می‌کشیدم و جالب اینکه نمرهٔ آنها از خود من بیشتر می‌شد! بعدها متوجه شدم بدون اینکه هنر و نقاشی و شاخه‌های آن را به‌طور علمی بشناسم، به سمت این رشته گرایش داشته‌ام. به یاد دارم در سال اول هنرستان دفاتری داشتیم که آقای بهادری در آنها -با مداد- سرمشق‌هایی به ما می‌داد. ما هم تقلید می‌کردیم و به این طریق طراحی می‌کردیم. در سال دوم ناگزیر تعدادی کلاس اضافه برای هنرستان در نظر گرفته شد و باید مکان بهتری می‌شد. در اواخر سال دوم، هنرستان به ساختمان بزرگی -در جلوی پارک رجایی فعلی- که اتاق‌های زیادی هم داشت و هم‌اکنون در اختیار شهرداری است، منتقل شد.

آیا این ملک هم استیجاری بود؟

بله. مالکیت آن را آقای راستی به عهده داشت. از سال دوم در اینجا مشغول به تحصیل شدیم. کارگاهها در طبقهٔ پایین و کلاس‌ها در طبقهٔ بالا قرار داشت.

کل هنرستان به این مکان منتقل شد یا هنرستان تفکیک شد؟

نه هنوز تفکیک نشده بود. آقای بهادری آخر همان سال تصمیم گرفت نقاشی را رشته‌بندی کند و به رشته‌های طبیعت، مینیاتور و استیل تفکیک نماید. مسؤولان هنرستان خواستند همان دفاتری را که در آنها به ما سرمشق داده بودند، بیاوریم تا تعیین کنند چه شخصی در چه رشته‌ای استعداد بیشتری دارد تا در همان رشته به ادامهٔ تحصیل بپردازد. البته از اولیای هنرجویان تعهد کتبی می‌گرفتند تا بعدها کسی حق اعتراض نداشته باشد هر کسی باید در هر رشته‌ای که تعیین می‌کردند ادامه تحصیل می‌داد. تکلیف همهٔ شاگردان روشن شده بود بجز من. علت را که جویا شدم، گفتند ما نتوانستیم تشخیص دهیم که شما در کدام رشته باید ادامه تحصیل بدهید! چون در تمام زمینه‌ها استعداد دارید! و شخص شما مختار هستید هر رشته‌ای را که دوست دارید انتخاب کنید.

اینجا بود که من رشتهٔ طبیعت را انتخاب کردم. البته در عین حال که در ساختمان چهارباغ به تحصیل مشغول بودیم، ساختمان هنرستان (هنرستان فعلی واقع در خیابان مطهری) هم ساخته می‌شد.

استاد یادتان می‌آید شروع ساخت ساختمان چه سالی بود؟

فکر می‌کنم سال ۱۳۱۷ بود.

تقریباً سال ششمِ تحصیل ما یعنی حدود سه سال طول کشیده بود. بله همین حدودها بود. البته نظامت ساختمان چهارباغ به عهدهٔ خلیل خان اسفندیاری[1] بود. زمانی که به ساختمان جدید نقل مکان کردیم، رشته‌های دیگر نیز به هنرستان افزوده شد. از جمله: قلم‌زنی، میناکاری، منبت‌کاری و... بنای تازه تبدیل شد به هنرستان زیبا. یعنی هنرستان به دو بخش صنعتی و هنرستان زیبا تفکیک شد. هنرستان صنعتی در خیابان ابوذر فعلی و هنرستان زیبا هم در ساختمان جدید مستقر شد. هنرجویان هنرستان صنعتی و هنرستان زیبا دروس مشترک مثل ریاضی، فیزیک یا زبان خارجه را در یک کلاس می‌گذراندند، اما کارگاهها از هم جدا بود.

از معماری و ساخت هنرستان چه مطالبی را به خاطر دارید؟ آیا حضور آندره گدار[2] -معمار معروف اروپایی- طی آن سالها در ایران، ساخت و معماری هنرستان را هم تحت تأثیر قرار داد؟ از قرار معلوم چند ساختمان هم در تهران و اصفهان ساخته است. مثل موزهٔ ایران باستان در تهران یا بانک ملی و مدرسهٔ سعدی در اصفهان؟

آنچه به خاطر دارم این است که نقشهٔ هنرستان را مایر طراحی کرده است اما نمی‌دانم چه کسان دیگری در ساخت آن دخالت داشتند. آن موقع من هنرجو بودم و طبعاً این مسائل به من مربوط نمی‌شد.

از علایق دیگرتان برایمان بگویید استاد شنیده‌ام به فوتبال علاقهٔ خاصی داشتید؟ درست است؟

بله. من یکی از فوتبالیست‌های معروف اصفهان بودم. تیم فوتبال هنرستان آن زمان خیلی معروف بود و همهٔ تیم‌ها را شکست می‌داد.

استاد برگردیم به آقای بهادری. ایشان ریاست هنرستان را از ابتدای تأسیس تا چه زمانی به عهده داشتند؟

آقای بهادری سرپرست رشتهٔ نقاشی بود و وقتی هنرستان تفکیک شد ایشان رئیس هنرستان هنرهای زیبا شد. در حقیقت از روزی که آقای بهادری به اصفهان آمد دورهٔ رنسانس هنر در اصفهان شروع شد. در تمام رشته‌های هنری، نهضتی در اصفهان به پا شد. هنرستان هنرهای زیبا به وجود آمد. بله. البته مخالفانی هم داشت. اما ایشان ایستادگی کرد.

دورهٔ ریاستشان هم طولانی بود؟

بله ایشان ریاست هنرستان را به عهده داشت تا زمانی که ادارهٔ فرهنگ و هنر (ادارهٔ ارشاد فعلی) به وجود آمد و ایشان مدیر کل ادارهٔ فرهنگ و هنر شد. آقای بهادری شخصیت والایی هم داشت. روزها ریاست هنرستان را به عهده داشت و بعد از

من بدون ارادهٔ قلبی و کاملاً ناخواسته وارد هنرستان شده بودم. اصلاً نمی‌دانستم نقاشی چیست؟ مینیاتور چیست؟ طبیعت‌سازی چیست؟ بعدها متوجه شدم که استعداد نقاشی در من ذاتی بوده است.

آقای بهادری سرپرست رشتهٔ نقاشی بود و وقتی هنرستان تفکیک شد ایشان رئیس هنرستان هنرهای زیبا شد. در حقیقت از روزی که آقای بهادری به اصفهان آمد دورهٔ رنسانس هنر در اصفهان شروع شد. در تمام رشته‌های هنری، نهضتی در اصفهان به پا شد.

عکس: احمد ریحان

ساعات اداری دوست خوب ما بود و بسیار با هم صمیمی بودیم.

استاد، گویا آقای بهادری هنرهای متعددی داشت. هنرهای دیگر ایشان چه بود؟

ایشان در طراحی نقشهٔ فرش در دنیا بی‌نظیر بود. در مینیاتور و طراحی هم فوق‌العاده بود. طبیعت هم کار می‌کرد. ولی آنچه که از ایشان به یادگار مانده نقشه‌های فرشی است که کشیده و الان در موزه‌هاست.

شنیده‌ام فرش‌های خودرنگ از ابتکارات ایشان بود؟

بله همین‌طور است.

یعنی این نوع فرش قبلاً در ایران نبوده است؟

اگر هم بوده در اصفهان نبوده است. ایشان فرش خودرنگ را برای کف سالن‌ها و اماکن دیگر مورد استفاده قرار می‌داد. و معتقد بود قیمت ارزان و رنگ ثابت دارد. درشت‌بافت هم هست.

چیزی شبیه به موکت است. این‌طور نیست؟

بله. البته موکت اثر هنری نیست، اما فرش‌های خودرنگ، فرش هستند و ارزش هنری دارند.

استاد از هم‌شاگردی‌هایتان بگویید. آنهایی که در رشتهٔ هنریشان رشد کردند، یا آنها که ادامه تحصیل ندادند. کسی به خاطرتان هست؟

خوب به خاطر دارم، سال اول هنرستان، رشتهٔ نقاشی به تنهایی ۱۵ یا ۱۶ هنرجو داشت. از همان سال اینها هر کدام به تدریج هنرستان را ترک کردند. به‌طوری که وقتی من فارغ‌التحصیل شدم، در رشتهٔ طبیعت‌سازی دو نفر مانده بودیم! البته اگر آن دوستم هم می‌رفت من می‌ماندم. چون علاقهٔ سرشاری به هنر پیدا کرده بودم و خواب و خوراک و زندگی من نقاشی شده بود. در رشتهٔ طبیعت‌سازی بنده بودم و آقای احمد اربابیان که به تهران رفت. در رشتهٔ مینیاتور آقای جواد رستم شیرازی، رضا ابوعطا، مصفا، حسن شفایی، جواد افتکاری که در تذهیب عالی کار می‌کرد و بعد آقایی بود به نام محمد علامه که طراح نقشهٔ فرش بود و در کارش استادی به تمام معنا بود. نقشه‌های فرش او هنوز به قیمت بالایی به فروش می‌رسد. ایشان روحانی و پیش‌نماز بود. ولی شغل اصلی‌اش طراحی نقشهٔ فرش بود. طراح قابلی هم بود. کارهای فرش او بی‌نظیر بود. مرد بسیار محترمی بود. در زمان جنگ هم پسرش شهید شد.

استاد، آقای فرشچیان بعد از شما بودند؟

بله. خیلی سال بعد از من بود.

استادان شما چه کسانی بودند؟

آقای نورمحمد معیری -از شاهزاده‌های قاجار- در همان زمان که به هنرستان هنرهای زیبا منتقل شدیم، به عنوان استاد نقاشی طبیعت‌سازی استاد ما بود. به اصفهان منتقل شده بود، اما متأسفانه ما از ایشان استفادهٔ لازم را نبردیم. البته من عاشق نقاشی بودم و دایم طبیعت کار می‌کردم. از دیگر استادان ما آقای محمدناصر صفا بود که به ما صورت‌سازی می‌آموخت. اما او هم رفت، و ما با آقای معیری تا سال آخر ادامه دادیم و چون من در بین همهٔ رشته‌ها در هنرستان شاگرد اول شدم، نشان درجهٔ سه شورای عالی فرهنگ به من داده شد. دلیلش هم این بود که ادارهٔ فرهنگ و هنر در ابتدا اداره‌ای بود به نام ادارهٔ هنرهای زیبا و جزء ادارهٔ ششم فرهنگ -آموزش و پرورش فعلی- محسوب می‌شد و از این جهت نشان فرهنگ به من اعطا شد.

بعد از فارغ‌التحصیلی از هنرستان، بلافاصله به عنوان استاد مشغول به کار شدید؟

نخیر. من به دانشگاه رفتم، چون می‌دانستم مدرک ملاک عمل است. خیلی دوست داشتم لیسانس بگیرم. اما آقای بهادری پیش پدر و مادر من رفت و مادرم نامه می‌نوشت که پدرت بیمار است و دوست دارد تو پیش او باشی. آقای بهادری هم تمایل داشت من برگردم و می‌گفت مدرک ملاک عمل نیست. و باید برگردی و این مسائل باعث شد که من سال اول دانشگاه را به اتمام نرسانده به اصفهان برگشتم، و از روز بعد حکم استادی هنرستان را به دست من دادند.

در چه سالی استخدام شدید؟ و چند سال مشغول به کار بودید؟

سال ۱۳۲۲ استخدام و سال ۱۳۵۷ هم بازنشسته شدم. تقریباً ۳۱ سال و شش ماه کار کردم.

استاد مبلغ اولین حقوقتان را به خاطر دارید؟

مثل اینکه ۱۱۰ تومان بود.

الان در بازنشستگی دریافتی شما چقدر است؟

تقریباً ۲۳۰ هزار تومان. البته با مدرک دکترا.

عجب!... استاد، مسلماً شما خاطرات بسیار زیادی از آن سالها دارید، چیزی برایمان تعریف می‌کنید؟

در دورهٔ هنرستان کمک هزینه‌ای به هنرجویان می‌دادند. موقعی که من هنرجو بودم ۱۰ تومان بود و بعد از دورهٔ ما به ۶۰ تومان رسید. ولی از اولیا تعهد کتبی گرفتند که هر کدام از هنرجوها را که دولت خواست به خدمت بگیرد، حق اعتراض ندارند.

تنها کسی که تعهد را امضا نکرد و کمک هزینه را نگرفت من بودم. همیشه می‌گفتم بعد از فارغ‌التحصیلی می‌خواهم آزاد کار کنم. اما دست روزگار هر طور که دلش بخواهد عمل می‌کند و جالب اینکه اولین کسی که استخدام شد هم من بودم.

من در مورد زندگی شما استنباطم این است که هرچه را که دوست نداشتید به انجام رسیده و انگار برای شما مقدر بوده است. مثلاً دوست نداشتید به هنرستان بروید اما رفتید. دوست نداشتید استخدام هنرستان بشوید اما استخدام شدید و همه هم خوب بوده است؟

برای شما تعریف کردم که من به فوتبال بسیار علاقه‌مند بودم. می‌گفتم آنقدر به فوتبال ادامه می‌دهم تا با پسرم در یک تیم بازی کنم. آن موقع هم بازی کردن بسیار مشکل بود. اما انگشت من شکست و من از دنیای ورزش خداحافظی کردم. یادم است در مکان فعلی خیابان کاشانی یک صحرا بود که ما در همین جا بازی می‌کردیم. آقای دکتر عبدالباقی نواب هم در همین زمین بازی می‌کرد. یادش بخیر.

یادم است یک سال زمستان برف سنگینی باریده بود. شب بود و ما می‌خواستیم فوتبال بازی کنیم، هوا سرد اما مهتابی بود. اول با بچه‌های تیم زمین را پارو کردیم و بعد بازی کردیم. با آنکه من به فوتبال علاقه‌مند بودم اما وارد هنر شدم. همان‌طور که اشاره کردید همهٔ اینها بر خلاف میل من بود، اما دست تقدیر سرنوشت من را این‌گونه رقم زده بود.

بله استاد فرمودید ناخواسته و تصادفی وارد هنر شدید. اما گاهی این‌گونه اتفاق‌ها یا به قولی اشتباهها، زندگی انسان را دگرگون و زیبا می‌کند. شما ناخواسته وارد رشتهٔ نقاشی شدید و این اتفاق علاوه بر اینکه زندگی شما را زیبا و متحول کرد، هنرمندی را آفرید که امروز مایهٔ فخر و مباهات این سرزمین است.

شد مشتبه ز خانه به میخانه راه ما
ای خوشتر از هزار یقین اشتباه ما

از وقتی که در اختیار ما گذاشتید سپاسگزارم و برای شما آرزوی بهروزی و سلامت دارم.

پی‌نوشت

۱. پدر ثریا اسفندیاری که بعدها ملکهٔ ایران شد.

۲. آندره گدار در سال ۱۸۸۱ میلادی در پاریس به دنیا آمد. تحصیلات خود را در دانشکدهٔ هنرهای زیبای پاریس به پایان برد. در سال ۱۳۰۷ شمسی مطابق با ۱۹۲۹ میلادی به دعوت دولت وقت ایران، برای سازماندهی و راه‌اندازی ادارهٔ کل باستان‌شناسی وارد ایران شد. به موجب قراردادی رسمی که

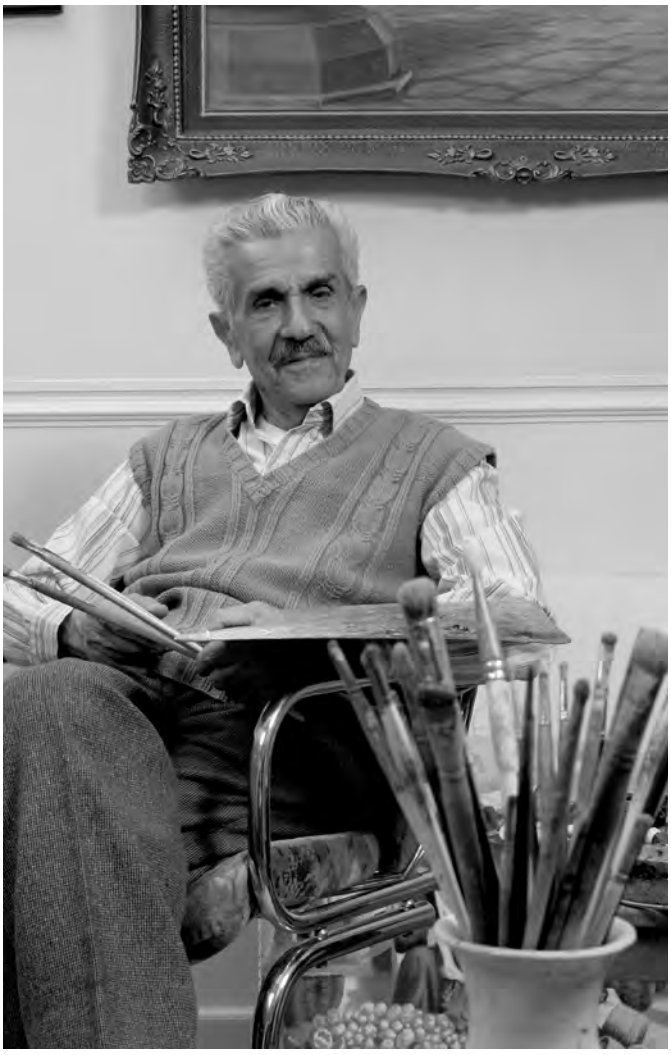

به امضای وزیر وقت معارف رسیده بود، ادارهٔ موزهٔ وزارت معارف را تا سال ۱۳۱۲ عهده‌دار بود. از ابتدای سال ۱۳۱۳ با حفظ سمت، به ریاست کتابخانهٔ وزارت معارف و با تأسیس موزهٔ ایران باستان به سمت مدیرکل موزه منصوب شد. آندره گدار در مدت ۳۲ سال اقامت در ایران، علاوه بر آنکه در مسؤولیت‌های متعددی همچون مدیر کل عتیقات (عتیقه‌جات) و رئیس دانشکدهٔ هنرهای زیبای دانشگاه تهران، خدمت می‌نمود از بسیاری آثار تاریخی و باستانی در سراسر ایران بازدید کرد. کوشش‌های او تنها به تحقیق و کاوش دربارهٔ این آثار محدود نمی‌شد.

او با همتی مثال‌زدنی و با کوشش فراوان، حفاظت و نگهداری از این آثار را جزو اهداف خود قرار داد. نامه‌نگاری‌ها و مذاکرات بسیار او با دست‌اندرکاران و مقامات دولتی شاهدی بر این مدعاست.

درگذشت هنرمند گرانقدر و استاد بزرگ نقاشی کشور
استاد عباسعلی پورصفا
را به جامعهٔ هنری اصفهان و هنرمندان و هنردوستان کشور
و خانوادهٔ محترم ایشان تسلیت می‌گوییم.

فصلنامهٔ دریچه